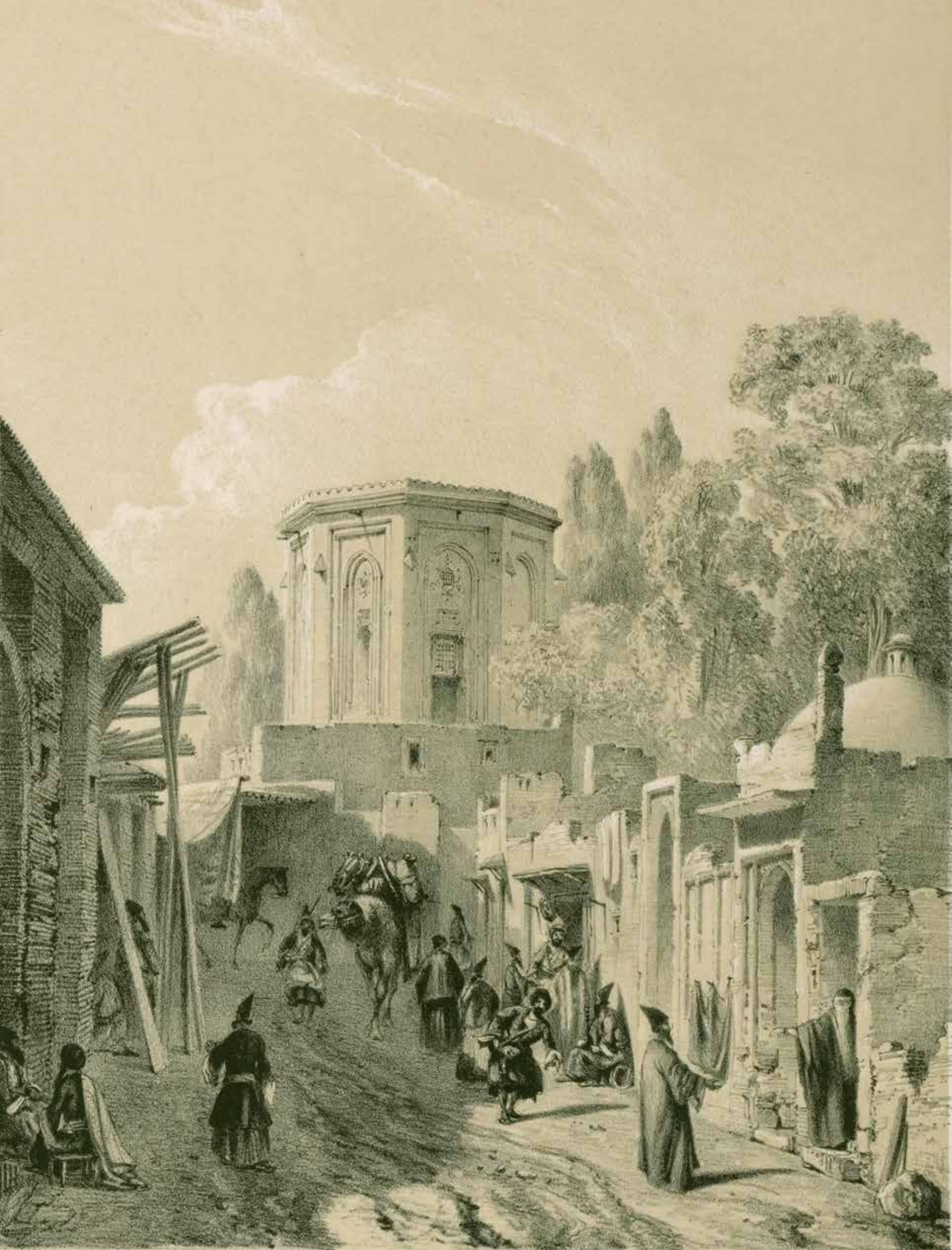




قصه‌های اُزانت (۱)

درباره‌ی تاریخ تهران کتاب‌های زیادی در سال‌های اخیر منتشر شده است. در این مجموعه قصد ندارم به تکرار آن مطالب بپردازم: تهران پنج محله و شش دروازه داشت، ناصرالدین شاه کلنگی به زمین زد و مساحتش را چند برابر کرد، بعد تهران ۱۲ دروازه داشت و...

می‌خواهم روایت‌ها و قصه‌های تهران را تعریف کنم. آن نقاط کلیدی، آن لحظه‌های هیجان‌انگیز و آن قله‌های دراماتیک تهران را که در ذهنم به سؤال تبدیل شده بودند در پی پاسخش دویدم: مکانی که در آن آقامحمدخان تاجگذاری کرد، گریبایدوف را کشتند، میرزا آقاسی خانه داشت، حاجی عبدالمحمد شاهنامه چاپ کرد، ناصرالدین شاه ترور شد، قیام مردم برای مشروطه جرقه خورد، امیرخان داخل خندق می‌پرد تا عقرب شکار کند و با پولش سینما برود، تکلیف جهان پس از جنگ جهانی دوم روشن شد، و هزاران اتفاق مهم و غیرمهم. بالاخره رخ دادها و وقایع تاریخی همه در گوشه‌ای از این شهر رقم خورده است، آن جاکجاست؟ چه کسانی در آن سهم داشتند؟ و در چه موقعیتی بود؟ در پی زنان و مردانی می‌گردم که سال‌هاست رفته‌اند، اما گویی هنوز در خانه‌ها، کوچه‌ها، و گذرهای شهر نشسته‌اند و می‌توانیم به ملاقاتشان برویم. بیایید تهران را از دریچه‌ای دیگر ببینیم؛ از خلال آن احساسی که تهران را زیبا و جذاب و دیدنی می‌کند؛ نه آلوده و شلوغ و بی‌دروپیکر. دستتان را به من دهید و خیالتان را رها کنید تا به کوچه پس‌کوچه‌های شهر برویم و ببینیم جاهایی که تاریخ این شهر و سرگذشت ما رقم خورده است کجاست. هم‌چنان برجای خود قرار دارند، اما خفته‌اند. یک درخت، یک تابلو، یا یک پنجره یادگاری از یک حماسه، فاجعه، یا شاهکار را در دل دارند. باید قصه‌شان را شنید تا قدرشان را دانست در غیر این صورت با درخت‌ها و تابلوها و پنجره‌های دیگر فرق ندارد و چه بسا زشت‌ترند.

این نخستین شماره است که کار را شروع می‌کنیم؛ بنابراین پیش از هر چیز و برای مطالعه‌ی راحت‌تر شما چند نکته را توضیح بدهم:

- نخست این‌که رشته‌ی من معماری است بنابراین اگرگاهی معماریانه‌ی نوشته‌هایم غلیظ شد، پوزش می‌خواهم.
- یکی از مهم‌ترین منابع مورد استفاده‌ام نقشه‌های قدیمی تهران هستند، پس با آن‌ها زیاد سروکار خواهید داشت.

تهیه و مشاهده‌ی آن‌ها چندان دشوار نیست: www.nimrouz.com/blog

- تمام تاریخ‌ها بر اساس تقویم رایج خورشیدی است، مگر آن‌که کنارش عبارت میلادی یا هجری قمری ذکر شده باشد. این از آن روست که همه به راحتی بتوانند فاصله‌ی آن زمان تا امروز را اندازه بگیرند. تاریخ قمری و میلادی را برای کسانی می‌نویسم که با آن‌ها مأنوس‌ترند و می‌خواهند بر اساس معیارهای خود به سنجش زمان بپردازند.
- سرانجام این‌که در این مجموعه با چهار تهران سروکار خواهید داشت: شهر امروزی (از نیم قرن پیش بدین سو) بر اساس قراردادی میان من و شما «تهران بزرگ» نام می‌گیرد. طی قراردادی دیگر تهران اولیه، که با حصار و دروازه شاه طهماسب صفوی از موقعیت یک شهر برخوردار شد، طهران عتیق نام می‌گیرد. از سال ۱۲۵۴ (۱۲۸۶ ق.) که آن حصار ویران شد و خندقی بزرگ تراطراف شهر را احاطه کرد، طهران عتیق به طهران تغییر نام پیدا می‌کند. از ابتدای ورود مظاهر مدرنیسم (انرژی فسیلی، اتومبیل، آب لوله‌کشی، عریض شدن خیابان‌ها و غیره) که مصادف است با پر شدن ابدی خندق‌ها و ویرانی دروازه‌ها، طهران به تهران بدل می‌شود (حدود ۱۳۱۰). بنابراین حواستان جمع باشد که هرگاه از طهران صحبت کردیم منظورمان تهران در قرن سیزدهم است؛ پیش از آن طهران عتیق و پس از آن تهران. در پایان شما را دعوت می‌کنم به همراهی با شرح قصه‌ی سرگشتگی من در طهران عتیق؛ نظرات و انتقاداتان را برایم به آدرسی مجله بفرستید.

خرداد ۱۳۹۱. بهنام ابوترابی‌ان

قصه‌ی نخست:

چاپخانه‌ی حاجی عبدالمحمد در طهران عتیق

پارسال کتاب تازه چاپ شده‌ای توجهم را به خود جلب کرد. به عنوان یک ایرانی خجالت می‌کشم اعتراف کنم: دنیای تازه‌ای بود که قبلاً متوجهش نبودم. اکنون اما دقت و حوصله‌ی اولریش مارزلف در باب تصویرسازی در صنعت چاپ سنگی ایرانی^۱ مرا هم سرذوق آورد؛ دنیایی خاکستری مملو از رنگ. مدتی را که به سیروس سیاحت در میان آثار ناب آن صرف کردم توجهم به برخی جزئیات آثار جلب شد. گویی آن‌ها در کنار دقایق و ظرایف هنری سخنی دیگر هم در چنته داشتند و هم چون دریچه‌هایی از لابلای آن می‌توانستم زندگی مردم طهران دوران قاجار، آداب، آیین‌ها، ذوق و علایق شان را براندازم؛ مخصوصاً اگر به این موضوع دقت کنیم که این کتاب‌ها برای فروش در بازار و به مردم معمولی، تدارک دیده می‌شدند. بنابراین رد ذوق و سلیقه‌ی آن‌ها پررنگ است؛ برای مثال آن‌جا که شاهان شاهنامه‌شان شبیه به فتحعلی‌شاه ترسیم شده است، یا زنان با چادرسیاه و روبند در بارگاه شاه حضور یافته‌اند، یا ریخت سربازان، وزیران، اسباب و وسایل شان، همگی زندگی روزمره را در آمیزش با اساطیر و افسانه‌ها به تصویر می‌کشند.

Ulrich Marzolph: Narrative Illustration in Persian Lithographed Book

(این کتاب توسط شهروز مهاجر به فارسی برگردانده شده و توسط نشر نظر به چاپ رسیده است.)



تصویر ۱: صفحه‌ی نخست کلیات سعدی که توسط استاد خوبی رقم زده و در چاپخانه‌ی حاجی عبدالمحمد چاپ شده است.

میرزا علی قلی خوبی

اولی در آن پایین قرار دارد و مشخص می‌کند نگاره اثر «میرزا علی قلی خوبی» است. علی قلی خوبی در کار خود استادی بزرگ بوده است چرا که لیست بلند بالایی از آثار او را سراغ داریم و می‌شود گفت که شناخته‌شده‌ترین و پرکارترین هنرمند صنعت نوپای چاپ سنگی یا لیتوگرافی محسوب می‌شود و آثاری بی‌نظیر، اصیل و جذاب خلق کرده است. قدیمی‌ترین اثر او مربوط به سال ۱۲۲۶ خورشیدی (۱۲۶۳ هجری قمری) است که با آخرین سال سلطنت محمدشاه قاجار، پدر و سلف ناصرالدین‌شاه، هم‌زمان می‌شود. ظاهراً او بلافاصله پس از به سلطنت رسیدن ناصرالدین‌شاه به جمع هنرمندان دربار و پس از افتتاح مدرسه‌ی دارالفنون (۱۲۳۱ / ۱۲۶۸ ق) به جمع معلمان آن‌جا پیوسته است. همه‌ی شواهد دال بر آن است که کار میرزا علی قلی خوبی و احتمالاً عمر پربختش، در سال ۱۲۳۴ (۱۲۷۱ ق) پایان یافته است. [همان: ۵۰]

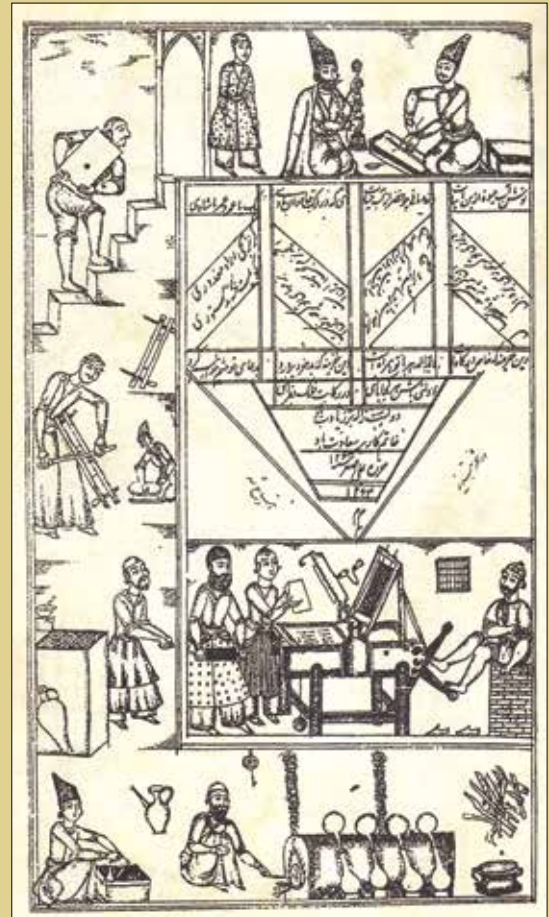


تصویر ۲: چهره‌ی استاد علی قلی خوبی



بگذریم... کم‌کم لابلای جزئیاتی از این دست توجهم به سؤال خودمان معطوف شد. مگر این آثار در همین شهر آفریده نشده‌اند؟ چه کسی، کجا، و چگونه به خلق و چاپ آن‌ها می‌زد؟ دوست داشتم بدانم بنابراین برانگیخته شدم که در مسیر پاسخ قدم بگذارم و این‌جا می‌خواهم آن مسیر را برایتان تعریف کنم: یکی از تصاویر کتاب آقای مارزلف نخستین صفحه از «کلیات سعدی» است که در آن شیخ (علیه‌الرحمه) با کلاه قلندران در اتاقی پر از تزئینات کاشی‌کاری به سبک شیرازی نشسته و مشغول نوشتن است. [مارزلف. تصویرسازی: ۱۲۰] لابلای گل و برگ‌های حاشیه تصویر چند نوشته دیده می‌شود که کارگشا است.

میرزا علی قلی درجایی دیگر [همان: ۹۵] در کتاب خمسه نظامی (چاپ ۱۲۲۶/۱۲۶۴ ق ۱۸۴۷ م) تصویری از خود هنگام کار برای اطلاع ما برجای گذاشته است که ما را با صورت خود و سیرت کارش آشنا می‌سازد. این اثر نفیس روند کار در یک کارخانه ی چاپ، چاپخانه، یا دارالطبایع سنگی را نشان می‌دهد و برای آشنا شدن با حال و هوای این صنعت غنیمت است. این مراحل عبارتند از:



تصویر ۳: مراحل چاپ در کارخانه ی چاپ حاجی محمد رضا

۱. در طبقه ی پایین دو نفر بر زمین زانو زده‌اند. مرد کلاه نمدی جلوی کوره مشغول درست کردن تیزاب (یا تقطیر اسید نیتریک به قول مارزلف) است که برای حل کردن سنگ مخصوص چاپ به کار می‌رود. مرد کلاه پوستی مشغول آسیاب کردن ماده ی اولیه ی مرکب است.

۲. در طبقه ی سوم دو نفر را می‌بینیم که سنگ‌ها را صیقل می‌دهند. یکی به وسیله ی سنگ آسیاب گرد سنگ‌ها را جلا می‌دهد و دیگری سنگ‌ها را بین دو گیره بسته و لبه هایش را با سنباده یا سوهان می‌ساید. در پایان چاپ یک صفحه به تعداد مورد نیاز، سنگ ساب‌ها، سنگی را که یک بار از آن استفاده شده بود، گرم می‌کردند و سپس با یک سمباده زبر، به اندازه ی کف دست، آن قدر روی سنگ می‌ساییدند تا نوشته‌ها کاملاً پاک شود. بعد آن را با اسید رقیق می‌شستند تا برای استفاده ی مجدد به کار آید. [برگرفته از مقاله ی «چاپ سنگی» در ویکی‌پدیای فارسی]

۳. مردی زحمت‌کش سنگ‌های آماده را بردوش گذاشته و از پله‌ها بالا می‌برد تا به استادکاران سنگ‌تراش تحویل دهد.

۴. در بالاخانه یک نفر مشغول حک تصاویر با تیزاب روی سنگ است و یک مرد جا افتاده حین قلیان کشیدن بر کار او نظارت می‌کند.

در باره ی شیوه ی حک تصویر روی سنگ می‌گویند که تصویرگرانی هم چون میرزا علی قلی ابتدا مطالب یا تصاویر را با مرکب مخصوص روی کاغذهای مشمع زرد رنگ مخصوصی نوشته و ترسیم می‌کردند. سپس کاغذ به مدت ۲۴ ساعت در داخل آب نگه داشته می‌شد و بعد روی سنگ صیقلی و حرارت داده شده، می‌چسباندند تا جوهر به روی سنگ برگردانده شود. آن‌گاه تیزاب را روی سنگ می‌ریختند تا اطراف نوشته‌ها (یا محلی که سنگ خالی بود و جوهر نداشت) به اندازه ی یک میلی متر حل شود و نوشته‌های معکوس روی سنگ به صورت برجسته نمایان گردد. [برگرفته از مقاله ی «چاپ سنگی» در ویکی‌پدیای فارسی]

۵. در طبقه ی دوم ماشین چاپ قرار دارد. سمت راست مردی گیوه‌هایش را از پا درآورده و با فشار آوردن بر پدال‌های چوبی دستگاه صفحه‌ای را که سنگ بر آن بسته می‌شود را بر لولای خود می‌چرخاند. یک نفر با غلتک آغشته به مرکب هر بار که صفحه بالا می‌رود سنگ را جوهری می‌کند و نفر دیگر کاغذ چاپ شده را با کاغذ سفید تعویض می‌کند. یک نفر هم از بیرون اتاق برای شان مواد لازم را فراهم می‌آورد.

برای آن‌که در هنگام چاپ، مرکب چاپ اطراف نوشته‌ها و خط‌ها را نگیرد از مخلوطی از آب و اسید و صمغ عربی استفاده می‌شود. استادکار، با قلم، جاهای خوب گرفته نشده را اصلاح می‌کند و به آن صمغ می‌زند تا برجسته شود. بعد از محکم کردن سنگ با تسمه روی ماشین چاپ، کارگر مرکب زن با یک غلتک، مرکب را آهسته روی لوح می‌مالد. کارگر دیگری به نام کاغذگذار، ورق را با احتیاط روی سنگ می‌گذارد. چرم‌گذار با ورقه‌ای از چرم ضخیم روی کاغذ را می‌پوشاند. این کار سبب می‌شود فشار وارد بر تمام سطوح کاغذ، یکسان باشد. دو نفر غلتک‌کش با حرکت غلتک و با یک فشار عمودی، عمل چاپ را انجام می‌دادند. کاغذ بردار، کاغذ چاپ شده را برمی‌داشت و لایه‌گذار، یک لایه میان ورقه‌های چاپ شده می‌گذاشت تا کاغذهای چاپ شده زودتر خشک شوند. [برگرفته از مقاله ی «چاپ سنگی» در ویکی‌پدیای فارسی]

مارزلف عقیده دارد که صحنه ی حاشیه ی بالایی صفحه، احتمالاً یک خودنگاره است. شخص مهم‌تر که قلیان می‌کشد، احتمالاً چهره ی جا افتاده ی میرزا علی قلی است... و از طرفی شاید بیانگر چهره ی

۲. با نگاه به [مارزلف، تصویرسازی: ۳۴]. آفای دبیری در صفحه ی ۶۲ مقاله اش درباره ی روند کار چاپ سنگی توضیحاتی داده است: دبیری، اکرم، چاپ سنگی و دلایل رواج آن در ایران، فصل‌نامه ی کتاب، تابستان ۱۳۸۴، شماره ۶۲، از ۵۹ تا ۶۶. همچنین به توضیح خلاصه ی جعفر شهری نگاهی بیاندازید که با لحن خاص خود در صفحه ی ۳۶۸ جلد اول کتابش، تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم نوشته است.

پوشیدن جناب عطار و کلاه پوستیش به ما نشان می‌دهد که او جزء مردمان محترم طهران عتیق بوده است. همین امر درباره‌ی شخصی که برای دریافت چیزی به در دکان عطار آمده و زیر بغلش چند کتاب زده است، نیز مصداق دارد.

حاجی عبدالمحمد لواسانی

میرزا علی قلی و عطار را رها کنیم و دوباره نگاهی به نوشته‌های حاشیه‌ی صفحه‌ی نخست کلیات سعدی بیاندازیم. در حاشیه‌ی سمت چپ تصویر نوشته شده است: در چهارب خانه خیرالحاج حاجی عبدالمحمد مطبوع شد ۱۲۶۸. این سال (۱۲۳۰ خورشیدی) کمی پس از قتل امیرکبیر و تقریباً هم‌زمان با افتتاح دارالفنون بوده است.



تصویر ۵: در چهارب خانه خیرالحاج حاجی عبدالمحمد مطبوع شد ۱۲۶۸

پیش از هر چیز بگویم که برایم جالب بود چاپخانه در آن دوره «چهارب خانه» هم صدا زده می‌شد. آقای مجتبی مینوی بررسی کوتاهی درباره‌ی ریشه‌ی این واژه کرده است. براساس نظراو «چهارپه» یا «چاپ» در زبان هندی به معنی مُهر است و پارچه‌هایی (مثل چیت و قلمکار) را که به وسیله مهرها یا قالب‌های چوبی نقش می‌کنند «چهارپانیا» و «چهارپاره» می‌گفته‌اند و چون این صنعت به آن شیوه شبیه است همان واژه را در این

سفارش دهنده کار باشد. [مارزلف. تصویرسازی: ۳۴] اگر عقیده‌ی دوم مارزلف درست باشد پس عاقله مرد قلیان‌کش باید کارفرما، به عبارت بهتر صاحب این دم و دستگاه، باشد که میرزا محمدرضا نام دارد. [مارزلف. تصویرسازی: ۲۹۹]

این تصویر علاوه بر این که ما را با چهره‌ی استاد خوبی آشنا می‌کند، شکل ماشین چاپ سنگی، ساختار فضایی کارخانه‌ی چاپ سنگی، و سلسله مراتب اداره‌ی آن را بر ما آشکار می‌سازد، و می‌گوید که برای چاپ یک کتاب دوازده نفر دست‌اندرکار بوده‌اند.



تصویر ۴: تصویر میرزا مصطفی قلی عطار محرر کلیات سعدی

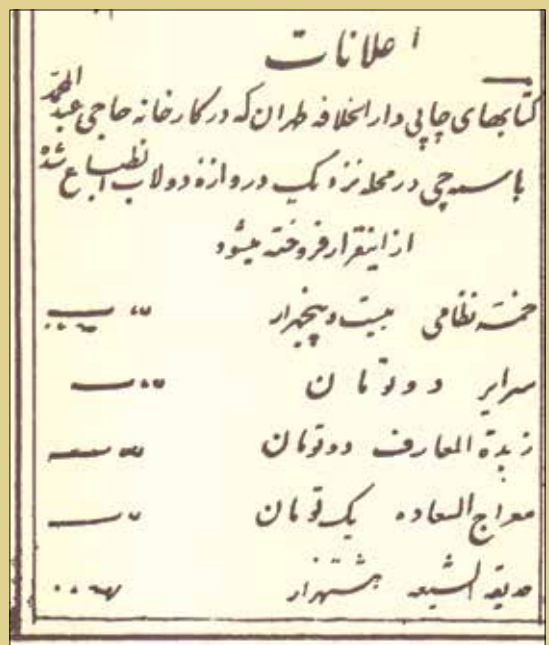
اگر کلیات سعدی را چند صفحه ورق بزنیم با یکی دیگر از دست‌اندرکاران مؤثر نیز آشنا می‌شویم: کسی که متن را کتابت کرده است. مصطفی قلی عطار که تصویر خودش و دکان عطاری‌اش به دست میرزای خوبی تصویر شده است. نکته جالب این است که جناب مصطفی قلی خود را فرزند محمدهادی سلطان کجوری معرفی می‌کند. [مارزلف. تصویرسازی: ۳۱۲] و بنابراین اهل کجور است. بسیاری از مردمان البرز مرکزی، که کجور را هم شامل می‌شود، اهل علم و کتابت بوده‌اند و آن‌جا یکی از مهدهای پرورش دانشمندان و علمای ایرانی بوده است.^۳ طرز لباس

۳. هم‌چون شیخ فضل‌الله نوری کجوری لاشکی.

مورد نیز به کار برده‌اند. از آن جاکه صنعت چاپ پیش از ایران به کلکته‌ی هندوستان رسیده است، آن نام توسط ایرانی‌ها به عاریت گرفته شده است؛ هم‌چنان که واژه‌های طباعت و باسمه زدن از طرف عثمانی به ایران رسیده است. [مینوی. اولین کاروان: ۳۱۶]^۴

احتمالاً حاجی عبدالمحمدی که کلیات سعدی را به قیمت هشت هزار دینار (هشت دهم تومان نقره‌ی ناصری) در چاپخانه‌اش تولید کرده فردی شبیه به آن آقای متشخص است که در قسمت بالای تصویر کارخانه هنگام قلیان کشیدن بر کارحکاکی نظارت می‌کند.^۵ در این نوشتار قصد دارم تا اندکی به چاپخانه‌ی اودر طهران عتیق پردازم و کمی درباره‌ی محل کار حاجی عبدالمحمد کندوکاو کنم.

حاجی عبدالمحمد طهرانی بیش از بیست و پنج عنوان کتاب در کارنامه‌ی چاپ و نشر خود دارد، این را می‌توان از آگهی‌هایش در روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه متوجه شد. تقریباً در هر شماره که مطالب روزنامه برای پرکردن صفحات کافی نبوده است، یک اعلان از طرف حاجی عبدالمحمد چاپ شده و فهرستی از کتاب‌های منتشر در کارخانه‌اش را همراه با قیمت برای فروش آگهی کرده است؛ به عنوان نمونه از اعلان شماره‌ی ۲۵ رمضان ۱۲۷۰ (۳۱ خرداد ۱۲۳۱) روزنامه بیست و پنج عنوان کتاب را می‌توان مشاهده کرد. [کتابخانه‌ی ملی. روزنامه‌ی وقایع: ۱۱۳۹]



تصویر ۶: یکی از اعلانات چاپخانه حاجی عبدالمحمد در روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه

اما جزاوشش چاپخانه‌ی سنگی فعال دیگر نیز در فاصله‌ی سال‌های ۱۲۲۰ تا ۱۲۳۰ (۱۲۶۰ تا ۱۲۷۰/۱۸۴۰ تا ۱۸۵۰) شناسایی شده‌اند که بیش از هفتاد عنوان کتاب چاپ کرده‌اند. [شگلولو. تاریخ چاپ: ۴۹ تا ۵۲]

هرچند مستندات زیادی مبتنی بر وجود چاپخانه‌ی سنگی پیش از حاجی عبدالمحمد وجود دارد؛ اما

دلیل این که حاجی عبدالمحمد را محور تمرکز این نوشتار قرار دادم آن است که اودر طهران عتیق صاحب اعتبار زیادی بوده است. خان بابا مشار (نویسنده‌ی جامع‌ترین فهرست کتاب‌های چاپی فارسی) از عبدالمحمد لواسانی نام می‌برد و به نظرش ناشری نخبه بوده است. مشار حتا عقیده دارد که ممکن است او چاپگر چاپخانه‌ی میرزا صالح (پدر صنعت چاپ و مطبوعات در ایران که نخستین چاپخانه و روزنامه را به او منسوب می‌کنند) بوده باشد؛ چون خود میرزا صالح کار چاپ نمی‌کرده است. [شگلولو. تاریخ چاپ: ۵۰]

از این‌ها مهم‌تر آن که چاپخانه‌ی حاجی عبدالمحمد جایی بوده که نخستین روزنامه‌ی رسمی مملکت (وقایع اتفاقیه) در آن منتشر می‌شده است^۶؛ روزنامه‌ای که به ابتکار امیرکبیر، میرزا تقی خان فراهانی، از ۱۸ بهمن ۱۲۲۹ (۵ ربیع الثانی ۱۲۶۷/۷ فوریه ۱۸۵۱) تا سال‌ها به طور منظم چاپ شد. مدیر روزنامه و سردبیر آن ابتدا بازرگانی انگلیسی به نام ادوارد برجس^۷ بود. بخشی از موضوع‌های روزنامه ترجمه‌های برجس از نشریات اروپایی بود که میرزا جبار تذکره‌چی آن را ویرایش می‌کرد. رییس چاپخانه‌ی دولتی در این دوران حاج عبدالمحمد بوده است. [شگلولو. تاریخ چاپ: ۵۳ تا ۵۵] بنابراین شاید اگر موقعیت و جایگاه این کارخانه در شهر را متناسب با موسسه‌ی روزنامه‌ی اطلاعات امروز فرض کنم، گزافه‌گویی نکرده باشم.



تصویر ۷: کلیشه‌ی روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه که به دست علی قلی خوبی کشیده شده است.

کسی از تاریخ وفات حاجی عبدالمحمد خبر ندارد، اما خانم شگلولو^۸، پژوهشگر برجسته‌ی این حوزه، رد فعالیت او را از سال ۱۲۲۳ تا ۱۲۳۸ (۷۵-۱۲۶۰ ق/ ۵۹-۱۸۴۴ م) پیدا کرده است. [شگلولو. تاریخ چاپ: ۵۰]

با توجه به اهمیت حاجی در عرصه‌ی چاپ و نشر شاید بتوان دلیل غیبتش پس از این تاریخ را پایان عمر و شتافتن به دیار باقی دانست؛ شاهدش نیز این که در ۱۲۳۹ (۱۲۷۷ ق/ ۱۸۶۰ م) اداره‌ی کارهای چاپخانه دولتی برعهده میرزا ابوالحسن خان صنیع‌الملک

۴. آقای پروین هم مقاله‌ی خلاصه و مکملی بر این باب در مجله‌ی کلک دارد: پروین، ناصرالدین. کهن‌ترین واژگان صنعت چاپ در زبان فارسی. در کلک، فروردین وارد بهشت ۱۳۷۱، شماره ۲۵ و ۲۶، از ۱۳۳ تا ۱۴۰.

۵. از این کتاب چهار نسخه باقی مانده است: کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول، موزه‌ی صنایع دستی لاپزیگ، کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیای لندن، و به صورت ناقص در یک مجموعه‌ی خصوصی. [مارزلف. تصویرسازی داستانی: ۳۱۲] قیمت کتاب در اعلان روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه به تاریخ ذی‌القعدة ۱۲۶۷ نوشته شده است. [سعدوندیان. اولین‌های تهران: ۱۱۷]

۶. در بخشی از اعلان ۲۷ شهریور ۱۲۳۰ (۲۱ محرم ۱۲۶۷) نوشته شده: «هرکس خریدار باشد، در طهران، نزد حاجی عبدالمحمد که این روزنامه‌ها در کارخانه‌ی او انطباع می‌گردد فروخته می‌شود.» نگاه بیاندازید به سعدوندیان. اولین‌های تهران: ۱۲۷

Berges. V

غفاری بود و چندی بعد خبر چاپ آن از چاپخانه‌ی مدرسه دارالفنون می‌رسد. [شگلولو. تاریخ چاپ: ۵۵]

چاپخانه‌ی حاجی عبدالمحمد

رسیدیم به اصل مطلب جایی به این مهمی که طیفی از لطیف‌ترین و دلرباترین آثار هنری و ادبی قرن سیزدهم هجری از هنرمندانی چون میرزا علی قلی خویی و میرزا مصطفی قلی کجوری، را به ما انتقال داده کجای این تهران بزرگ و شلوغ است؟ مطمئنم اگر اهالی کوچه‌ی شهید علی جمشیدپور بدانند که روزگاری حاجی عبدالمحمد از آن گذر عبور می‌کرد تا به درکارخانه‌ی خود برسد بر خود خواهند بالید.



تصویر ۸: محله‌ی کوچه‌ی چاپخانه

در نقشه‌هایی که از طهران عتیق در دست داریم (معاصر با حاجی عبدالمحمد) ردی از چاپخانه پیدا نکردم، اما در نخستین نقشه‌ی طهران (سی سال پس از وفات حاجی عبدالمحمد) در محله‌ی چال میدان و حوالی امامزاده یحیی محله‌ای وجود دارد با نام «کوچه‌ی چاپخانه» [نجم‌الملک. نقشه]. در آگهی‌های حاجی عبدالمحمد در روزنامه اغلب برمی‌خوریم به این جمله که «کتاب‌های چاپی دارالخلافه طهران که درکارخانه حاجی عبدالمحمد باسمة چی در محله نزدیک دروازه‌ی دولاب انطباع شده» [برای مثال: کتابخانه‌ی ملی. روزنامه وقایع: ۱۵۶۶] این نشانی با آنچه که نقشه برایمان ترسیم کرده است انطباق دارد؛ پس به احتمال زیاد چاپخانه‌ی حاجی در همین محل بوده است.



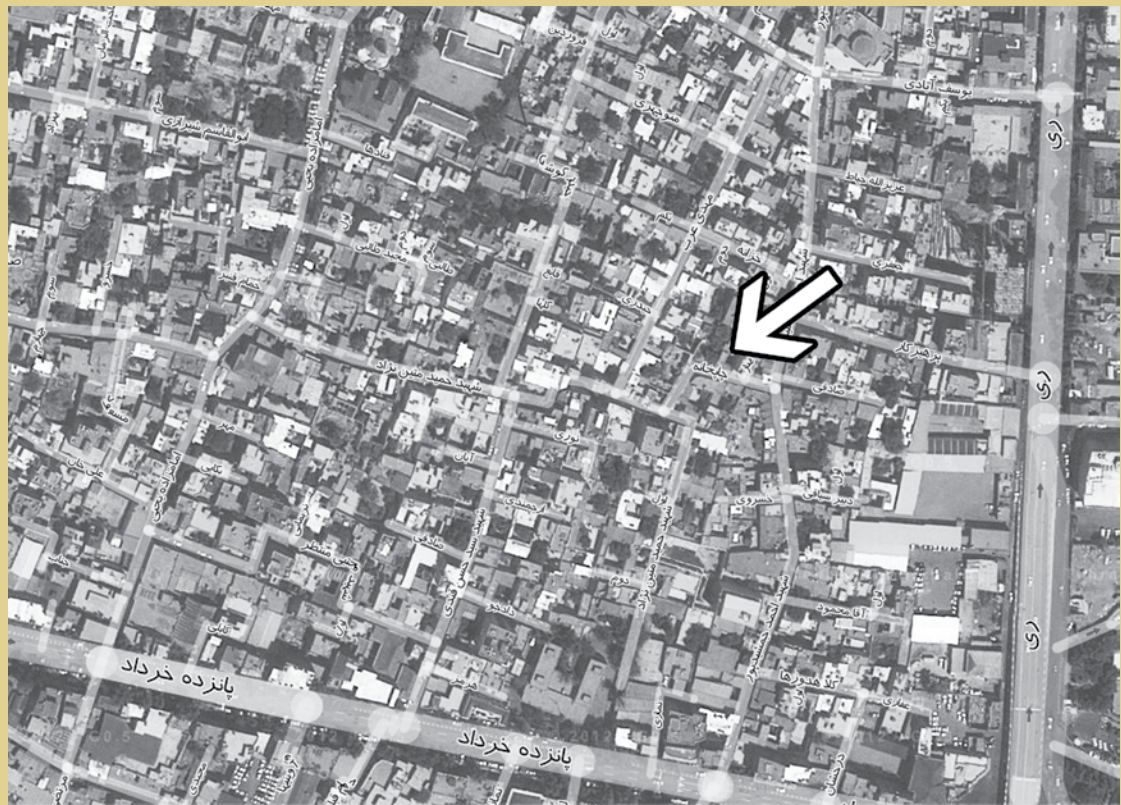
تصویر ۹: موقعیت کوچه‌ی چاپخانه و دروازه‌ی دولاب نسبت به کل شهر طهران عتیق

آماري از دارالخلافه‌ی طهران عتیق، در همان سالی که کلیات سعدی به چاپ رسیده است، وجود دارد که به کمک آن می‌توان از وجود پنج باب چاپخانه در شهر خبر گرفت. همه‌ی چاپخانه‌ها در همان محله‌ی چال میدان واقع و در ردیف دکان‌ها آورده شده‌اند. [سعدوندیان. آمار دارالخلافه: ۲۹۴] یک باب از آن‌ها تنها با نام چاپخانه به صورت جداگانه آورده شده [همان: ۲۹۷] و چهار باب دیگر چنین آمده‌اند: «چاپخانه‌ها ۳ باب: حاجی عبدالمحمد ۱ باب، درب تکیه زرگرا ۱ باب، درب امامزاده یحیی ۱ باب. چاپخانه آقا محمدرضا ۱ باب» [همان: ۲۹۸] این‌که چاپخانه‌ها چهار باب هستند و چاپخانه‌ی آقا محمدرضا (همان مرد قلیان به دست در تصویر میرزا علی قلی خویی) جدا از سه باب چاپخانه‌ی دیگر آورده شده باعث می‌شود حدس بزنم که آن سه دیگر همگی متعلق به حاجی عبدالمحمد بوده است که با کمی فاصله از هم قرار داشته‌اند. از این میان محل دوتایشان از روی نقشه‌ها تقریباً معلوم است. یکی آن‌که درب امامزاده است و دیگر آن‌که درب تکیه زرگرا است.



تصویر ۱۰: موقعیت امامزاده یحیی و تکیه‌ی زرگرا نسبت به کوچه‌ی چاپخانه

طوری‌که کوچه‌ی چاپخانه در نقشه نوشته شده است، نشان می‌دهد که آن محله‌ی کوچک را با نام کوچه‌ی اصلی می‌خوانده‌اند. حدس این‌که کوچه‌ی اصلی کدام بوده چندان سخت نبود، اما جالب این جاست که بخشی از کوچه‌ی اصلی آن محله امروز هم به نام چاپخانه ثبت است؛ پس می‌توان با اطمینان فرض کرد که نام کوچه به خاطر اهمیت چاپخانه‌ی حاجی عبدالمحمد چنین شده است؛ آن نیز احتمالاً کارخانه‌ی اصلی او و محلی بوده است که خودش می‌نشست و کارهای اصلیش را انجام داده است.



تصویر ۱۱: کوچه‌ی چاپخانه در نقشه‌ی سایت شهرداری تهران <http://map.tehran.ir/fa>

و به عصایش تکیه می‌دهد. حق هم دارند برای این‌که آن چاپخانه به عمرپدران هیچ‌کدامشان هم قد نمی‌دهد. خوشحال خواهم شد اگر شما سندی، خبری، یا اطلاعاتی از این موضوع دارید مرا هم در جریان بگذارید تا از طریق همین مجله به اطلاع دیگران برسانم.

درپایان خوب است نکته‌ای را به مسئولان شهرتذکر دهم. نام یک محل، کوچه، خیابان، یا چاله ممکن است بی‌ربط و حتا نامناسب به نظر بیاید، اما باید توجه کرد که هر نام پشت خود دنیایی از قصه دارد و تغییر بی‌رویه و سبکسرانه‌ی نام‌ها ممکن است به نابودی بخشی از هویت یک مکان یا زمان منجر شود.



تصویر ۱۲: دهانه‌ی کوچه‌ی چاپخانه در کوچه‌ی شهید جمشیدپور

امروز آن‌جا اثر و خبری از چاپخانه نیست، اما می‌توان برای بازدید به آن‌جا رفت و تلاش کرد تا با کمک خیال حس و حالِ اصلیش را دریافت. این کوچه میان کوچه‌ی شهید جمشیدپور (گذر حمام قرقانی‌ها) و گذر امامزاده یحیی قرار دارد که هر دو به موازات هم از خیابان پانزده خرداد به سمت شمال تا باغ پسته بیک می‌روند. برای رفتن به آن‌جا کافیست که در ایستگاه متروی پانزده خرداد پیاده شوید و از سر خیابان ناصر خسرو تا کسی بگیرید و صد و پنجاه متر مانده تا خیابان ری پیاده شوید. (حدود یک کیلومتر و سیصد متر) اگر اتومبیل دارید از میدان بهارستان خیابان مصطفی خمینی را به سمت جنوب بروید تا خیابان پانزده خرداد. پس از پانصد متر پارک کنید. کوچه‌ی شهید جمشیدپور را به اندازه‌ی ۲۰۰ متر بالا بروید ابتدای کوچه‌ی چاپخانه خواهد بود که در ادامه پس از پیچ و خمی به گذر امامزاده یحیی (محل دو چاپخانه‌ی دیگر) می‌رسد.

خوب است بدانید که حاجی عبدالمحمد در نزدیکی‌های چاپخانه‌اش دو خانه هم داشته است. یکی حوالی درباغ پسته بیک که اجاره داده بوده [سعدوندیان. آمار دارالخلافه: ۲۹۲] و دیگری حوالی گذر حمام خانم که خودش همراه با خانواده‌اش در آن زندگی می‌کرد. [همان: ۲۸۴]

من چند باری که به آن‌جا سرک کشیدم و از اهالی پرس و جو کردم جواب قانع‌کننده‌ای درباره‌ی دلیل انتخاب نام این کوچه از کسی نشنیدم؛ حتا از آن پیرمردی که همیشه صندلی‌اش را سر کوچه می‌گذارد

کتابشناسی:

اکرمی، مسعود. تاریخچه چاپ سنگی در ایران. در کتابداری، شماره ۳۵، بهار ۱۳۷۹، از ۶۱ تا ۷۶.

سعدوندیان، سیروس و منصوره اتحادیه. آمار دارالخلافه تهران. تهران: تاریخ معاصر، ۱۳۶۸. سعدوندیان، سیروس. اولین‌های تهران. تهران: نگارستان، ۱۳۸۹.

شجکلو، المپیدا پاولونا. تاریخ چاپ سنگی در ایران. ترجمه‌ی دکتر پروین منزوی. تهران: معین، ۱۳۸۸.

کتابخانه ملی. روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه. تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۳. مارزلف، اولریش. تصویرسازی داستانی در کتاب‌های چاپ سنگی فارسی. ترجمه شهرز مهراجر. تهران: نظیر، ۱۳۹۰.

مینوی، مجتبی. اولین کاروان معرفت. در مجله یغما، شماره هشتم، سال ششم، آبان‌ماه ۱۳۳۲. برگرفته از لغت‌نامه‌ی دهخدا ذیل چهاب.

نجم‌الملک، عبدالغفار. نقشه‌ی دارالخلافه‌ی طهران. طهران: دارالفنون، ۱۳۰۹ هجری قمری. قابل ایتباع در فروشگاه‌های کارتوگرافی سحاب.